

جلسه اول: معنای غرب‌زدگی

۱۳۶۳/۲/۱۳

خلاصه مطالب

در جلسه اول متفکر فقید استاد سیداحمد فرید سعید دارد اجمالی فهرست‌وار از مطالب کلّ جلسات را عنوان کند و در ضمن لازم می‌داند که در خصوص سوءتفاهم رایج نسبت به معنای غرب‌زدگی، در همین آغاز کلام، توضیح و تذکر دهد.

استاد در وهله اول راجع به غرب و غرب‌زدگی تاکید دارد که بر خلاف تصور رایج، نه تنها ما و جوامع شرقی، بلکه بیش از همه، خود غرب، غرب‌زده است و غرب‌زدگی به تعبیر وی، به معنای فلک‌زدگی، حوالت تاریخی و مکر لیل و نهار در روزگار آخرالزمانی ما، در کل عالم است. این تلقی نه فقط از تأمل در حوادث فعلی جهان و مبانی خودبنیاد تفکر جدید و هم‌سخنی با منتقدان مدرنیته حاصل آمده، بلکه نتیجه مطالعه در مفهوم و معنای زمان و تاریخ در مذاهب، ادیان و آیین‌ها، بخصوص معارف اسلامی، حکمت ذوقی و کلام شیعی است. همچنین با توضیحات استاد روشن می‌شود که تلقی وی از زمان و وقت، نسبتی با علم تاریخ و فلسفه‌های تاریخ به مفهوم راست و چپ ندارد؛ بلکه تاملی است حکمی در حال و مقام آدمی در ادوار تفکر با تأکید به اصل کلامی لاجبر و لاتفویض شیعه و تجلی اسماء الله در ادوار تاریخ متناسب با تلقی حکمای انسی و نیز مسئله انتظار ظهور در پایان تاریخ به شرط جهاد اصغر و اکبر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (سورة مبارکه رعد آیات ۳۸ و ۳۹) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ * وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلُ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُّوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَعْغَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ. ٢ (سوره مبارکه سبأ آیات ۲۸ تا ۳۵)

۱. هیچ پیامبری را نسزد که جز به فرمان خداوند آیه ای بیاورد. برای هر کاری سرآمدی مقدر شده است. خداوند هر چه را که بخواهد محو می سازد و [هرچه را بخواهد] تثبیت می کند و «امم الکتاب» نزد اوست.

۲. و ما تو را جز بشارت دهن ده و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم، ولی بیشتر مردم آگاهی ندارند؛ و می گویند: «اگر راست می گویند این وعده [ی خداوند] در چه زمانی است؟» بگو:

یقیناً [اهل سمع و نظر]،^۱ همراهان معزز مکرم، جهت شروع عرایضم را با این آیات، با توجه به عنوانی که برای مباحث اختیار شده است، دریافته‌اند. عنوان: «غرب‌زدگی و بحران حوالت تاریخی آن در روزگار نیست‌انگار و مکر لیل و نهار زده آخرالزمان کنونی». بنده «مکر لیل و نهار» و «فلک‌زدگی» را سال‌ها است که قریب به معنی «غرب‌زدگی» به کار برده‌ام؛ ولی بعد از انقلاب، این توفیق را پیدا کرده‌ام که مطالبی را عنوان کنم که با انقلابی که فعلاً تحقق پیدا کرده است، موافق باشد؛ چه اگر مطالب بنده دانسته یا ندانسته با انقلاب اسلامی موافق نباشد، باید بگویم «خذلان» است به جای «توفیق».

«وعده‌گاه شما روزی است که نه از یک لحظه از آن به تأخیر می‌افتید و نه پیشی می‌گیرید». و کسانی که کفر ورزیدند و گفتند: «ما نه به این قرآن و نه به کتب آسمانی پیش از آن هرگز نمی‌گرویم». اگر ستمکاران را در زمانی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند، ببینی که هر گروه گناه خود را برعهده دیگری می‌اندازد؛ [خواهی دید که] مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم». مستکبران نیز به مستضعفان می‌گویند: «آیا پس از آنکه هدایت الهی برای شما آمد، ما شما را از هدایت بازداشتیم؟ نه، شما خودتان مجرم بودید». مستضعفان هم به مستکبران می‌گویند: «بلکه مکر شب و روز بود که ما را وادار کرد تا به خداوند ناسپاس و کافر باشیم و برای او شریکانی قرار دهیم». [ولی] هنگامی که عذاب را می‌بینند، اظهار پشیمانی می‌کنند، در آن حال که ما بر گردن آنها که ناسپاسی و کفر ورزیدند، زنجیر نهاده‌ایم. آیا جز آنچه خود کرده‌اند، کیفر می‌بینند؟ ما برای هیچ منطقه‌ای هشداردهنده‌ای نفرستادیم، جز آنکه اشراف عیاش آن گفتند: «ما قطعاً به آنچه شما را برای آن فرستاده‌اند، کافریم». و نیز گفتند: «ما بیشترین اموال و فرزندان را داریم و [به این دلیل] عذاب نمی‌شویم».

۱. توضیحات داخل [] توسط تنظیم‌کنندگان برای نوشتاری شدن درس‌گفتارها به متن اضافه شده است. در این موارد حتی‌المقدور سعی شده از تعبیرات خود استاد در تکمیل جمله‌ها استفاده شود.

غرب‌زدگی و مسئله سرنوشت

به هر صورت [حقیقت آن است] که انسان، مخصوصاً بشر امروز، بشر آخر زمان، بشر غرب‌زده مضاعف و خیره‌سر امروز، دانسته دروغ می‌گوید و پیداست در مقابل این دروغ دانسته، بدون اینکه بداند، الله هم به او «دروج» می‌زند. «والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لایعلمون»^۱ (اعراف ۱۸۲) در باب «استدراج»، بنده اصل کلمه را به «دروج» می‌برم که مصداق مابالذات دروغ است. مطابق آیات دیگر، ما مکر می‌کنیم، ما مکاریم و الله در مقابل، «خیرالماکرین» (آل عمران ۵۴) است و نیز آیات شریف دیگری که [حکایت از ضلالت، خسران و فساد بشر، خصوصاً در عصر آخرالزمان دارد و] در جای خود به آن استشهاد خواهم کرد.

در اینجا آیات دیگری خواندم که مقصود و نظرم به «أجل»، به «کتاب» و «أمّ الکتاب» بود. البته بعداً که در شرح مسئله وارد شدم، به «حوالت» به معنی اعم آن - که مرادم «قضا و قدر» و به معنی اخص آن «قدر» است - و به مسئله «أمّ الکتاب» باز خواهم گشت و آن را توضیح خواهم داد. اکنون باید عرض کنم که به نظر ناچیز بنده، کلمه «سرنوشت» هم معنی با «أمّ الکتاب» است. «سر» در اینجا به معنی متداول آن نیست. «سر» در ترکیبات فارسی با «آرخه» $\alpha\rho\chi\eta$ -arche به یونانی هم معنی است و «رأس» تعبیر شده و «أم» و «أب» هم گفته شده است. این کلمه سوابق تاریخی دارد که لازم است در جای خود در نوبت‌های بعد توضیحاتی درباره آن بدهم.

کلمه «سرنوشت» سابقه ای مفصل در مباحث کلامی قرون وسطی و دوره اسلامی دارد. در دوره جدید هم دانسته و ندانسته، «خودبنیادانه» راجع به آن بحث

۱. و کسانی را که تکذیب آیات ما کردند، از جایی که نمی‌شناسند به سراشیب سقوط می‌کشانیم.

شده است. - البته بعداً به تفصیل خواهم گفت که مرادم از «خودبنیادی» دوره ۴۰۰ ساله جدید، چیست. قبل از ۴۰۰ سال اخیر، حوالت تاریخی هیچ قومی، چه در قول، چه در فکر و چه در عمل، «خودبنیاد» نبوده است. - به زبان لاتینی «اسکریبو» scribo^۱ یعنی می نویسم و «پرسکریپتیو» praescriptio به معنی «سرنوشت» است. معنی قرآنی آن «أم‌الکتاب» می شود. «دِستَن» destin و «دِستینه» destinée^۲ را زبان‌های غربی امروز استعمال می کنند و «پردستیناسیون» Predestination هم گفته می شود؛ امروز ما سرنوشت می گوئیم که ترجمه «دِستَن» غربی [فرانسوی] است و شاید به جای خود صحیح هم باشد! چون عمده نیت است. همان دِستَن غربی معمولاً ترجمه شده به «سرنوشت». حال آنکه «دِستَن» و «دستیناسیون» destination^۳ اخص از «پردستیناسیون» predestination است. در کلام جدید به خصوص پروتستان ها قائل به «پردستیناسیون» هستند و آنچه در «لوح محفوظ» نوشته آمده، همان، نسبت به هر کس و حتی هرشیء تحقق پیدا خواهد کرد. در مقابل، کاتولیک‌ها در این بحث زیاد پافشاری ندارند.

در این مبحث اساسی باید مسئله جبر و تفویض هم طرح شود. جبر است و اختیار، تفویض، کسب و آزادی. لفظ جبر به چندین معنی در گذشته آمده که مجال ذکر آن در اجمال اولیّه مباحث نیست و توضیحات در باب این مسائل [سرنوشت و مکر زمانه] را به جلسات بعد محوّل می‌کنم. البته اگر حوالت چنین آمده باشد که عرایض بنده ادامه پیدا کند، یا مقلّد من چنین باشد که به مطالب ادامه دهم.

۱. از ریشه لاتین Scriptum در زبان‌های فرانسه و انگلیسی الفاظ script و script به معنی مکتوب، سند، خط‌نویسی و استنساخ است و Scripture در زبان انگلیسی به معنای کتاب مقدس است.

۲. در انگلیسی destiny, destine, destinate.

بحران و اشراف آخرالزمان

در ادامه فهرست مسایل باید راجع به «بحران» که در عنوان مباحث هم ذکر شده، عرض کنم: اعتقاد بنده این است که بشر امروز در این بحران [استکبار]، تب کرده و فعلاً در هذیان است و این بیمار تبی دارد که [با این احوال] عرق نخواهد کرد و تسکین نخواهد یافت؛ [إن شاء الله] از این حیات غرب‌زده کنونی خواهد مرد و دوباره با ظهور مهدی موعود(عج) به حیات حقیقی انسانی زنده خواهد شد. امروز در عالم کوشش‌هایی هست و کسانی هستند - اغلب هم نیت شیطانی دارند - که قصد دارند به این مریض داروهایی بخورانند تا تسکین یابد؛ اما حتی این دواهای مسکن هم جز اینکه انقلاب جهانی را زودتر مهیا کند، اثر دیگری ندارد. به نظر بنده هر کوشش و هر عملی هر چقدر هم شیطانی انجام بگیرد، نمی‌تواند ظهور را به تأخیر اندازد. اگر چه ما نمی‌توانیم بگوییم که ظهور مهدی موعود(عج) کی است؛ ولی باید اذعان کرد که علائم و اشراف آخرالزمان فراوان است. کلمه «شَرَطَ» جمعش «أشراط» است که در کلام الله مجید هم آمده است.^۱ این کلمه به یونانی «تراس» $\tau\acute{\epsilon}\rho\alpha\varsigma$ - $\tau\epsilon\rho\alpha\varsigma$ گفته می‌شود. اگر علامت قرین با خوف اجلال بود - به تعبیراتی که بعداً توضیح خواهم داد -، اگر قرین با «ترس آگاهی» و «مرگ آگاهی» و «دل آگاهی» بود، این علائم، «اشراف» می‌شود. علائم آخر زمان فراوان است. غربی‌ها [نیز] از علائم، سخن می‌گویند، ولی انقلاب تاریخی با «مرگ آگاهی»، «ترس آگاهی» و بالاخره با «دل آگاهی» تحقق پیدا خواهد کرد.

۱. اشاره شده است به کلمه اشرافها در سوره مبارکه محمد(ص)، آیه ۱۸. اشراف در اینجا جمع شَرَطَ است و با شرط که جمعش شروط است نباید اشتباه شود.

مطالبی را که عرض شد بعداً توضیح خواهم داد. راه و رسم بنده علی‌الاصول اجمال و تفصیل است. فعلاً به اجمال، رئوس مطالب را عرض می‌کنم و سعی دارم که تا حدی آن را تفصیل دهم. در عین حال اگر تفصیل بعدی این مطالب نیز ادامه پیدا کند، همه نسبت به آنچه در مباحث مختلف اقتضای تفصیل دارد، در حکم اجمال خواهد بود.

مسئله آن است که این بحران حوالت تاریخی جهان [و استکبار حاکم بر آن] چه صورتی دارد که همه، مخصوصاً متعهدان به جمهوری اسلامی و دیانت مقدس اسلام و اسلام انقلابی، مواجه با آن هستند؟

نیست‌انگاری و غربزدگی

بنده سال‌ها است که کلمه «نیست‌انگاری» را به جای کلمه «نیهیلیسم» Nihilisme به کار برده‌ام. «نیست‌انگاری» با «غربزدگی» یکی است. در عصر جدید اصرار عجیبی است در «نیست‌انگاری» و «غربزدگی مضاعف». اصلاً خدایان ادوار گذشته هم دیگر نیستند و آنچه هست انسان است و لاغیر. این یعنی «اومانیزم» Humanisme که سال‌ها است، من آن را به «بشرانگاری» تعبیر کرده‌ام. «حوالت تاریخی» و «مکر لیل و نهار» چنان بوده که انسان دانسته و ندانسته خود را دائرمدار همهٔ امور بداند. این انسان غربی حتی اگر دم از خدامحوری بزند و اثبات خدا کند، باز خود را دائرمدار عالم و مقدم از همه، مبدأ عالم می‌داند. دکارت هم اثبات خدا می‌کند و خدا را قبول دارد، ولی خدایش کیست؟ حوالت چنین آمده است که خدایش خودش است. «فکر می‌کنم، - به اصطلاح: می‌اندیشم - پس هستم». همین «انانیت» خودبنیاد جدید است که امروز

در «نحنانیت» تمامیت پیدا کرده است. عصر حاضر عصر «انانیت» و «نحنانیت» خودبنیاد است. دانسته و ندانسته بشر در «بحر مایی و منی»^۱ غوطه‌ور شده است. «انانیت» و «نحنانیت» قدرت‌های شرق و غرب عالم امروز را بنده با استشهاد به روایات اسلامی تعبیر می‌کنم به دو «ملک عضو»؛^۲ «عضوض» از «عَضُض» هم‌ریشه با گزیدن و گزند. امپریالیسم شرق و غرب مصداق تام و تمام ملک عضو هستند؛ گزند رسانند؛ لازمهٔ ذاتشان گزندرسانی است. این گزند هم به خودشان می‌رسد هم به دیگران. با تعارضات آخرالزمانی فعلی، مابین ملک‌های عضو، این گزندها کاملاً مشهود است.

زمان و تاریخ

در باب مکر لیل و نهار قبل از آغاز عرایضم، آیاتی را تلاوت کردم. مفسرین در این خصوص سخن‌ها گفته‌اند. بنده می‌خواهم اینجا اجمالاً مسئلهٔ زمان را طرح کنم: بحث از تاریخ است و وقت. تاریخ ۴۰۰ سال اخیر، تاریخ مکر لیل و نهار است. مکر لیل و نهارزدگی، همان تاریخ عهد جدید است؛ اعم از «هیستوریسم» Historisme یا «هیستوریسیسم» Historicisme. معمولاً غربی‌ها هیستوریسم می‌گویند. آلمان‌ها «هیستوریسموس» Historismus و گاهی

۱. در بحر مایی و منی افتاده‌ام بیار می تا خلاص بخشدم از مایی و منی «حافظ»

۲. اشاره شده است به حدیث نبوی با این مضمون: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تکون ملکاً عضوضاً». ملک عضو به معنی حکومت ظلم و جور است.

«هیستوریتسیسموس» Historizismus به کار برده‌اند. بعضی هم میان این دو اصطلاح فرق گذاشته‌اند.^۱

«حوالت تاریخی» کنونی مدارش بر «تاریخ‌انگاری» است؛ تاریخ به معنی مکر لیل و نهار. لذا بنده سال‌ها است که دو تعبیر را مرتب تکرار کرده‌ام: یکی «دیروز، امروز، فردا» و دیگری «پریروز و پس‌فردا». [دیروز و امروز و فردا، همان تاریخ مکر لیل و نهارزده است؛ اما عهد پریروزی و پس‌فردایی عهد تعالی و رستگاری از آن تاریخ است.] زمان ما نامتناهی نیست. هر دوره‌ای از ادوار تاریخ را زمانی است. این زمان شروعی دارد و پایانی. تاریخی شروع می‌شود و اجلس که فرارسید، پایان می‌پذیرد. هر دوره در پایان خودش، «مسخ» می‌شود و سپس «نسخ» می‌گردد و آنگاه تاریخ دیگری می‌آید و «وقت» دیگری «تأسیس» می‌شود.

راجع به کلمه تاریخ بعدها بیشتر توضیح خواهم داد که مرادم از تاریخ چیست. فعلاً فقط عرض می‌کنم که گفته‌اند: «تاریخ مشتق از «أَرخَ» و «وَرخَ» است» که با «وقت» هم ریشه و هم معنی است. تاریخ یعنی «وقت‌یابی». این وقت‌یابی و تجدید وقت، اقسامی و ادواری دارد. خود این وقت‌یابی هم تاریخی است و تاریخ ادواری دارد که از لحاظ حکمت و فلسفه تاریخ، بعد توضیح خواهم داد. آن «وقت»ی که با «رنسانس» جدید شروع می‌شود و اکنون در بحران است، چه وقتی است؟ به آسانی می‌توان پی برد که این وقت، یعنی وقت فعلی، وقت شیطانی است. بحث‌هایی که در باب فلسفه تاریخ مطرح می‌شود و آنچه راجع به علم تاریخ گفته می‌شود، یعنی «صورت نوعی» تاریخ جدید و اسمی که غربی مظهر آن است، همه در یک چیز مشترک‌اند: آن وقت شیطانی که فعلاً در بحران است. وقت حاضر،

۱. هیستوریسیم Historisme: قول به اصالت علم تاریخ، هیستوریسیم Historicisme: قول به

وقت شیطانی است؛ نه رحمانی! در عین حال، در این وقت شیطانی «حضور» و «حصول» هم هست و علم بی‌واسطه و علم مع‌الواسطه هم هست. [این بشر فلک‌زده] وقتی «حضور» هم پیدا می‌کند، این حضور، حضوری شیطانی است. «و نفس و ما سَوَّيْهَا» فَالْمَهْمَا فُجُورٌهَا وَ تَقْوِيهَا» (سوره مبارکه شمس آیات ۷ و ۸).^۱ آنچه در ۴۰۰ سال تاریخ جدید نیست، الهام تقوا است و آنچه هست و اکنون در بحران است، الهام فجور است. همین طور شاعری [که در این عصر و زمانه] به اصطلاح می‌رود به حضور و می‌خواهد حضوری پیدا کند، که چیزی را وصف کند، پیداست [اغلب] اشعارش فجورآمیز و فجورزده و نیست‌انگار به معنی مضاعف لفظ خواهد بود و تازه این شاعر غرب‌زده، شاعر [به معنای حقیقی کلمه] نیست.

آخر الزمان

در آخر، مسئله آخر زمان است. هر تاریخ تاکنون شروع و آغاز و پایانی داشته و مبدایی دارد و مختمی. کره ارض، امروز، مرحله بی‌سابقه‌ای را طی می‌کند، آخر زمان، آخر زمان غرب‌زده مضاعف. بحران این غرب‌زدگی مضاعف چه خواهد شد؟ «ساعت» کی است؟ مرادم از «ساعت»^۲ به معنی خصوص «قیامت وسطی»^۳ و

۱. سوگند به نفس و آنچه [=آنکه] آن را بپرداخت. سپس فجور و تقوایش را به آن الهام کرد.

۲. اشاره به آیات کلام الله مجید در خصوص «ساعت» است؛ از جمله «يسئلونك عن الساعة اِیَّانَ مَرْسِيهَا»: [ای رسول ما] از تو سؤال می‌کنند [که قیامت] کی به پا می‌شود. (سوره مبارکه نازعات، آیه ۴۲)

۳. قیامت وسطی: در عالم اسلام علماء، حکماء و مفسرین برای معاد و قیامت مراتب صغری، وسطی و کبری قائل شده‌اند و این مراتب را بر اساس ملاکهای صوری و معنوی، آفاقی و انفسی و

نه «قیامت کبری» است. [قیامت وسطی] چه خواهد بود؟ ما نمی‌توانیم ساعت را پیش‌بینی کنیم. ولی اعتقاد راسخ دارم بدون اینکه بتوان پیش‌بینی کرد ظهور مهدی موعود(عج) چه وقتی است، علامات و اشراط، فراوان است و تکلیف هر کسی است که منتظر ظهور مهدی موعود(عج) باشد؛ ولی این انتظار شروطی دارد. انتظار می‌بایست انتظار آماده‌گر باشد، همراه با تفکر، به معنایی که خواهم گفت. تفکری که آماده‌گر پس‌فردای ظهور مهدی موعود(عج)، مهدی منتظر است. چنانکه انقلاب اسلامی با همین [نیت] شروع شد. اعتقاد این است که این تکبیرهایی که گفته شد در همان [حال] الله اکبر، وقت غرب‌زده مکر لیل و نهار [دیروز و امروز] رفت، آن وقت اصیل پرروز آدم و پس‌فردای ظهور مهدی موعود(عج) به سراغ و سر وقت

فردی و جمعی با عنایت به آیات و روایات مختلف قیامت تفصیل و تفسیر کرده‌اند. از آن جمله تقسیمات مفصلی است که سید حیدر آملی مشروح آن‌را در «انوار الحقیقه و اطوار الطریق و اسرار الشریعه» (ص ۳۷۷ الی ۴۰۳) و «تفسیر محیط الأعظم» (جلد ۳ ص ۱۸۸ تا ص ۳۶۰) آورده است. در اغلب این تفاسیر نسبت به قیامت کبری اتفاق نظر است که همان نفخ صور و روز حشر است. اما تفسیر مراتب قیامت صغری و وسطی با توجه به ملاکهای یاد شده، متفاوت است. در اینجا نظر به آنکه استاد فرید قیامت وسطی را در وجه آفاقی و جمعی قیام موعود دانسته است، حسب برخی تفاسیر می‌توان قیامت صغری را ظهور اشراط و علائم آخرزمان گرفت یا آنکه خود بعثت حضرت رسول(ص) را به عنوان قیام پیامبر آخرزمان آغاز قیامت صغری دانست. بخصوص با توجه به حدیث «بعثت أنا و الساعه کھاتین» منقول از صحابه‌ای چون سهل و انس که از رسول خدا این عبارت را نقل کرده‌اند، به این معنی که حضرت فرمود: «بعثت من و روز قیامت مانند این دو است» در حالی که دو انگشت وسطی و سبابه اشاره می‌کرد و این دو را به هم چسبانده بود. این قول اغلب چنین تفسیر شده است که یعنی دیگر پیامبری مابین بعثت حضرت رسول و قیامت نخواهد بود. همچنین حدیث دیگر است که قیس ابن ابی حازم، بی‌واسطه از رسول خدا نقل کرده است: «بُعِثْتُ فِي نَسَمِ السَّاعَةِ»، «من در ابتدای وزیدن بادهای قیامت مبعوث شده‌ام». به استناد این حدیث نیز جمعی از علماء بخصوص از اهل تسنن، بعثت را آغاز قیامت صغری گرفته‌اند.

مردم این زاد و بوم آمد؛ به سروقت ما آمد. پیداست عوامل شیطانی ضد این وقت هم در جهان قوی است.

بعد از این مقدمه، عرایض بنده در آمدی است و اشاره به فهرستی از مسائلی که عرض کردم، اگر حوالت آمده باشد، ادامه خواهم داد. نمی دانم، شاید فردا در این دنیا نبودم. شاید مقتضیات اقتضاء نکرد این عرایض ادامه پیدا کند! شاید امروز هم به هر دلیلی صلاح نباشد عرایض من پخش شود! به من گفتند: "چند جلسه برای صحبت می خواهی؟" گفتم: "نمی توانم معین کنم، خواهش می کنم باب گفته‌های ناچیز بنده را مفتوح باقی بگذارید تا ببینم چند جلسه خواهد شد." کار بنده از سن ۲۰ سالگی تا حال [پرداختن به] فلسفه و حکمت بوده است و می توانم حتی سال‌ها این مطالب را دنبال کنم.

اصطلاح غرب‌زدگی

این مطالب که عنوان کردم، امروزی نیست، بعد توضیح خواهم داد. اما راجع به غرب‌زدگی، همه می دانند این اصطلاح از بنده است و چگونه این لفظ غرب‌زدگی در گوشهٔ خمولی^۱ از اروپا به سراغم آمد. نمی خواهم بگویم بنده از مرحوم آل احمد بالاترم یا او از بنده. به هر حال معلومات [حکمی] بنده بیشتر است. ایشان عالمی برای خود داشت. راه و رسم زندگی و مطالعات بنده هم با مرحوم آل احمد فرق دارد. سابقه طرح غرب‌زدگی و اینکه غرب‌زدگی آن روز برای من چه بود، مجال نیست که توضیح دهم؛ اما از آن روز تا حالا همواره در «راه» بوده‌ام. مدعی این نیستم که از وقتی غرب‌زدگی را مطرح کرده‌ام، انقلابی تام و تمام برای من دست داده است، ولی خوب انقلابی که به سراغ فکرم آمد. از نو شروع به خواندن

۱. خمول: گمنامی، کنج خمول: گوشهٔ تنهایی، تاریکی و عزلت. (لغت‌نامهٔ دهخدا)

هر چیز کردم؛ خلوتی داشتم. حالا هم دارم و مطالعه و کتاب خواندن به عربی، فرانسه و آلمانی، و گاهی مراجعه به زبان‌های کهنه یونانی و لاتینی و غیره؛ در جلوت هم سال‌هاست حرف می‌زنم و [طرح مسئله می‌کنم]. یادداشت‌هایی هم دارم. بعد عرض خواهم کرد که یادداشت‌های من چیست. فعلاً باید بگویم که فلسفه تاریخ از جوانی به سراغ من آمد و حتی مقالاتی نوشتم و ترجمه‌هایی دارم. از سن ۲۰ سالگی به بعد، «پوزیتیویسم» Positivisme و غرب‌زدگی مطلق بنده را زده بود. فرانسه و عربی مصری می‌خواندم که امروز دیگر مطالعه نمی‌کنم و وقتش را ندارم. آن روز کتاب‌های عربی را با فرانسه تطبیق می‌کردم و از جمله کتاب‌های گوستاو لوین^۱ بود؛ [کتاب‌ها را] می‌خواندم، بدون اینکه آن موقع - چنانکه امروز می‌فهمم - فهمیده باشم. در حال حاضر از مجموعه گوستاو لوین یک کتاب در کتابخانه ناچیزم موجود است، تحت عنوان «فلسفه علمی تاریخ»^۲ که [آن وقت] قسمتی از این کتاب را ترجمه کردم به نام «عوامل تشکیل‌دهنده تاریخ» که در یکی از روزنامه‌ها چاپ شد. امروز وقتی باز می‌گردم به گوستاو لوین و این فلسفه علمی تاریخ، باور کنید حتی اوقاتم هم تلخ نمی‌شود، بلکه خنده‌ام می‌گیرد. حالا هم فلسفه علمی تاریخ و کسانی که در غرب اصرار در فلسفه علمی تاریخ دارند، فراوانند. جهتش عوض شده است. به نام فلسفه‌های دیگر [مطرح می‌شود] که عرض خواهم کرد این فلسفه‌ها چیست.

1. Gustav Le Bon (1841-1931)

2. Bases scientifiques d'une philosophie de l'histoire (1931)

علم‌الاسماء تاریخی

[اما راجع به نظر خودم درباره تاریخ] امروز شاید عنوانش را حکمت و فلسفه تاریخ یا دقیق‌تر عرض کنم «علم‌الاسماء تاریخی» گذاشتم. در باب علم‌الاسماء تاریخی ابیاتی از جامی برایتان می‌خوانم:

در این نوبت‌گه صورت پرستی زند هرکس به نوبت کوس هستی
حقیقت را به هر دوری ظهوری است ز اسمی بر جهان افتاده نوری است
اگر عالم به یک دستور ماندی بسا انوار کان مستور ماندی^۱

اینجا مسئله «حقیقت» است، «اسم» است و «ظهور اسم» است. در هر دوره‌ای از تاریخ اسمی ظهور پیدا می‌کند و اسماء دیگر غیاب. معلوم است که جامی این ابیات را با توجه به «فصوص‌الحکم» ابن عربی گفته است.

بنده امروز، بعد از ۴۰۰ سال تاریخ غرب‌زده، نمی‌توانم به طور مطلق به حوزه محیی‌الدین ابن عربی بازگردم [و آن را به همان نحو که در گذشته مطرح شده، تکرار کنم]. ولی نسبت به حوزه محیی‌الدین ابن عربی احترام فراوان قائلم. [آثار او و شارحانش را از نو خوانده‌ام و بر اساس وقت، زمان و سیر اقسام حکمت، در آنها تأمل کرده‌ام.] همچنین نسبت به حوزه اصفهان، صدرالمآلهین شیرازی یا میرداماد یا دیگر بحث‌هایی که در حوزه اصفهان مطرح شده است. [با همه دقتی که در طرح مسایل شده و اهمیتی که من برای آن مباحث قائلم، معتقدم که صرف

۱. در نسخه «مثنوی یوسف و زلیخا» جامی؛ چاپ سنگی ۱۳۳۹ هـ ق لاهور، در کتب کتابخانه مرحوم استاد فرید، این سه بیت به صورت فوق ضبط شده و به همین صورت به قلم استاد پشت جلد کتاب یادداشت شده است. اما گاهی استاد در سخنرانی‌ها در بیت اول «نوبت‌گده» و در بیت سوم «به یک منوال بودی» را نیز جای‌گزین کرده‌است.

تکرار آنها مسئله‌ای را در عالم امروز حل نخواهد کرد. [اقسام حکمتی که در حوزه اصفهان] و نقاط دیگر عالم اسلام] تدریس می‌شد، هر یک اهمیت خاص خود را داشته‌است؛ اعم از علم کلام، فلسفه، حکمت اشراق و تصوف - که از آن موقع به بعد تصوف انحطاط پیدا کرده است - در گذشته به چهار قسم «حکمت» یا «علوم معقول» قائل شده‌اند؛ طبق دسته‌بندی‌ای که اوّل بار توسط سید شریف جرجانی^۱ نسبت به علوم معقول و منقول عنوان شده است.^۲ بنده بعد به این مطلب باز خواهم گشت و وجوه امتیاز و اهمیت هر قسم را توضیح خواهم داد.

در باب این اسماء تاریخی، اصلاً فلسفه و حکمت تاریخ بیان همین مطلب است. [یعنی تذکر به اسماء و غلبه تاریخی آنها بر فکر و دل انسان]. در باب اسم، بنده اسم و کلمات اساسی را ریشه‌یابی می‌کنم و گاهی به اصل کلمات در زبان‌های قدیم می‌روم و معنی لغوی کلمات را با توجه به ریشه‌های مشترک توضیح می‌دهم. امیدوارم که با این توضیح، از جهت «خلاف آمد عادت» عرایض بنده در این زمینه، قدری کاسته شود. [من «اسم» را با «هست»، «حتم» و «حق» هم‌ریشه می‌دانم که بعد توضیح خواهم داد. مسئله تجلی اسماء‌الله در ادوار تاریخ است و اینکه در هر دوره، اسمی و حقیقتی به ظهور می‌رسد.] هندی‌ها در ادوار چهارگانه تاریخی، به

۱. رجوع کنید به حاشیه «تسدید العقائد فی شرح تجرید العقائد» میر سید شریف جرجانی و «گوهر مراد» عبدالرزاق لاهیجی.

۲. چهار قسم علوم حکمی و معقول عبارت‌اند از: ۱. کلام ۲. فلسفه ۳. عرفان و تصوف ۴. حکمت اشراق که در دو قسم اول: کلام و فلسفه، اصالت با علم حصولی است و در دو قسم بعد با علم حضوری و نیز در قسم اول و سوم التزام صریح و قطعی به کتاب و سنت به عنوان مبادی آن علوم، هست؛ حال آنکه قسم دوم و چهارم مقید به چنین التزامی نیستند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به توضیحات استاد فقیه مرحوم عباس معارف در «نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی»، بخش دوم «اقسام چهارگانه حکمت».

نحوی مسئله ادوار حقیقت را مطرح کرده‌اند. بنده در اینجا نه اینکه در بست خودم را بتوانم در اختیار ادوار چهارگانه تاریخی آنها قرار بدهم، [بلکه با توجه به آن، طرح مسئله می‌کنم]. «دِو» (deva) به هندی به معنی «خدا» است؛ اسمی که هندی مظهرش بود. این اسم، دِو نامیده شده است که گفته‌اند، شاید اصل کلمه، به معنی نور باشد. همین دِو در اوستا [و «دَتَو» در پهلوی و فارسی] به «دیو» تبدیل شده است. [اما] اسم انقلاب پیدا کرد و اسم دیگری در اوستا آمد و خلق را به این اسم دعوت کرد؛ اسمی که «اهورا» نام دارد. اهورایی که در هندی - با تبدیل س به ه - «اسورا» است و آن خدای ضد دِو است. همین دِو، هم‌ریشه با «ژئوس» Zeus و «تئوس» Theos به یونانی، دیو Dieu به فرانسه، «دِئوس» Deus به لاتین و «طاغوت» به عربی است. بنده بعد توضیح خواهم داد که کلمه «طاغوت» [به لحاظ مشترکات در زبان‌های قدیم] هم ریشه با «طُغیان» و «طَغی» نیست و اصل ریشه‌اش را با بضاعت مزجاتی که در این زمینه‌ها دارم، معنی خواهم کرد. بنده طاغوت را با «دیو» یا «دِو» و همه اسماء شرک مقایسه کرده‌ام؛ اسماء شرک، اعم از اینکه «دیو»، «دِو» یا «آسوره» asura باشد. در باب اوستا و اینکه بایستی زردشتی را اهل کتاب دانست یا نه؟ نمی‌دانم و نمی‌خواهم که بدانم. اما هندی‌ها هم برای بنده محترم بوده و هستند. هندی‌های سابق، هندی‌های پیروز و پس‌فردا؛ نه هندی‌های دیروز و امروز و فردای غرب‌زده. [پس از عهد پیروزی شرق، از جمله هند،] عهد دیروزی [و طاغوتی] غرب از یونان شروع می‌شود. هر چه بیشتر به تاریخ یونان در آخرالزمان غرب‌زدگی توجه شود، بهتر است؛ برای اینکه به عظمت و «فقر ذاتی» انقلاب اسلامی بیشتر توجه می‌شود. [با حاکمیت اسم] یونانی، اسماء دیگر [شرق] «نسخ» می‌شود - و در حالی که آن اسماء [قبلی] منسوخ [شده] است - اسم دیگری «تأسیس» می‌شود؛ [اسمی] به نام «طاغوت» که می‌توانیم آن را به کلمه

«دیو» تعبیر کنیم. [اما عهد امروزی غرب جدید] در تمام ادوار گذشته بی‌سابقه است. دیوزدگی و طاغوت‌زدگی [عصر جدید] بی‌سابقه است؛ طاغوت‌زدگی جدید، یعنی طاغوت‌زدگی مضاعف. این، «خود» انسان است که طاغوت شده است؛ طاغوت انانی و نحنانی. توضیح در باب فرد و اجتماع و فرق آن با «امت» را محول می‌کنم به جلسه‌های آینده؛ اگر تقدیر چنین آمده باشد که این عرایض ادامه پیدا کند.

ولایت و ولایت

فعلاً در باب غرب‌زدگی، ابیات مثلثی شکلی را که با استفاده از غزل‌های خواجۀ عرفان تنظیم کرده‌ام، شرح خواهم داد. خواجۀ عرفان را هم باید بگویم لسان‌الغیب، حافظ کلام‌الله مجید است. البته امروز بنده نمی‌توانم محو در کلمات حافظ باشم. به هر حال زمان حافظ طوری بوده که نمی‌شده «ولایت» را با ظاهر آن، که «ولایت» است، جمع کرد. ولایت به معنی قرب و دوستی، و ولایت به معنی «سیاست» - «پلیتیا» *πολιτεία-politeia* است. یک معنی ولایت را [نیز] با «پلیس» *πόλις-polis* تطبیق می‌کنم. افلاطون کتابی به نام «پلیتیا» دارد. بنده سال‌ها است آن را به «کتاب ال‌ولایه» یا «ولایت‌نامه» تعبیر کرده‌ام. [ولایت] به معنای «قرب» هم هست که بعد معنای‌اش را خواهم داد و به یونانی تطبیق خواهم کرد؛ به معنی «گرویدن» هم هست. یعنی یکی ولایت است و پلیس و یکی ولایت است و «فیلیا» *φιλία-Philia* - دوستی - یا «پلاتیس»^۱ *πελατις-pelatis* و کلمات دیگری به یونانی و سانسکریت که به معنی قرب است. [کما اینکه کلمه فیلسوفیا

۱. پلاتیس: (اسم فاعل مؤنث) در فرهنگ‌های یونانی به معنی شخص نزدیک، مثل همسایه و خدمه (مؤنث) هم آمده است.

به معنی دوستداری دانش و طلب آن بوده است. [یک معنی آن [ولایت] هم «روی برگرداندن» است. مانند بعضی کلمات یونانی و لاتینی که به سانسکریت رفته و وارونه شده است. یک ریشه دیگر آن هم با «باران» هم‌ریشه است. بنده در باب ولایت و ولایت باید درنگ کنم و یکی دو جلسه عرایضم را به این مسئله اختصاص بدهم. به هر حال زمان گذشته [در دوره حافظ] حوالت چنین بوده که نمی‌توانستند جمع سیاست و دین بکنند. وقتش نبوده، [که] سیاست و دین و ولایت و ولایت جمع شود. ولایت، حکم باطن ولایت؛ و ولایت، حکم ظهور بطون را پیدا می‌کند.

بنده در این جایگاه امروزی بدون اینکه اصرار داشته باشم بحث‌های مابین اهل جماعت و شیعه را عنوان کنم،^۱ نظرم به این است که تقریب مذاهب شیعه و سنی در مقابل این ملک‌های عضو غرب و شرق چگونه خواهد بود؟ همه سلسله‌ها تصوف را تا به علی بن ابیطالب (ع) برده‌اند ولی در باب سیاست و خلافت و حکومت ساکت‌اند! حالا بنده نمی‌خواهم اصرار بر مسئله غصب کنم. به هر حال [زمان،] زمان ولایت و ولایت علی بن ابیطالب (ع) و بعد هم ائمه طاهرین [و حاکمیت تام و تمام اسلام] نبوده است. ائمه هدی مبارزه هم کرده‌اند، به عنوان اینکه ولایت باطن ولایت است و هیچ وقت تسلیم نشده‌اند به اینکه بگویند ولایت با شما و ما فقط به ولایت و به قرب فرائض کفایت می‌کنیم. حال آنکه در تصوف اسلام [خواه] مولانا باشد [خواه] خواجه، امروز می‌شود این گله‌گزاری را [به آنها]

۱. اشاره است به تفسیری که اهل تسنن از قول حضرت رسول (ص) در روز غدیر دارند و کلمه مولی را در آن حدیث، تنها به ولایت و دوستی حضرت علی (ع) تفسیر می‌کنند و ولایت و حکومت را از آن جدا می‌دانند. حال آنکه به نظر مرحوم استاد فردید ولایت باطن و ولایت ظاهر است و در حکومت اسلامی هر دو به یک امر رجوع دارند.

کرد [که چرا به سیاست و جهاد اصغر توجه نشده است]. این گله را هم به قول خودشان [به نحوی عنوان کرده‌اند،] چنانکه که خواجه [حافظ] می‌گوید:

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت
گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت

یا مولانا می‌گوید:

بشنو از نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

یا در جای دیگر:

من ز جانِ جان شکایت می‌کنم
من نیم‌شاکِی، حکایت می‌کنم (یاروایت می‌کنم)

حقیر به این معنی مدعی نیستم که در این آخر زمان عُسرت، مستحق به این شکایت باشم؛ آخر زمان عُسر نه یسر، در این آخر زمان ضراء نه سرء، در این آخر زمان شدت نه فرج، بیان مطلب می‌کنم؛ مسئله گله‌گزاری است. زمان خواجه [وقت این مجاهدت] نبوده است. خواجه در ولایت می‌گوید:

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی
از سرِ خواجگی کون و مکان برخیزم

خواجگی است و سیاست، خواجگی است و ولایت؛ در آن موقع خواجه از یک طرف و خواجگی ولایت هم از طرف دیگر. این حوالت عظیم تاریخی [در انقلاب اسلامی] به سر وقت ما آمد که سیاست و دین و ولایت و ولایت باید با هم جمع شود و مظهر این ولایت و ولایت ولی امر، امام امت امروزی ما هستند.

این نکته قدری باریک است. نمی‌خواهم بگویم دوباره شروع کنیم به بحث‌هایی که دیگران و «ملک‌های عضو» از آن سوء استفاده کنند. زمان، زمان، زمانی است که چنانکه می‌بینید، همه شیعه و اثنی‌عشری نیستند؛ اما شروع به دفاع از جمع بین ولایت و ولایت، سیاست و دین و اخری و عقبی کرده‌اند. تعبیرات را واگذار می‌کنم برای بعد. در بیت ذکر شده خواجه معتقد بوده است که نباید خواجه [ی کون و مکان] باشد. شاید به یک معنی خود را ولی می‌دانسته است!

جبر و اختیار

در باب مسئله جبر و اختیار و سعی، بحث‌ها شده است و جبر و تفویض در دوره اسلام، در قرون وسطی و در دوره جدید به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است؛ منتهی در دوره جدید خودبنیادانه [طرح شده است]. حافظ جبر و اختیار را به یک صورتی و با یک جهتی [خاص]، بیان کرده است. بنده معتقدم نه جبر است و نه تفویض، بلکه بینابین است. امیدوارم موفق شوم در باب این اصل شیعه به سهم خودم توضیحاتی بدهم. فعلاً با این مقدمه ایاتی را از خواجه [حافظ] می‌آورم:

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود

خیال باشد کاین کار بی حواله برآید

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

آنقدر ای دل که توانی بکوش

«لیس للانسان الا ماسعی» (سوره مبارکه نجم/۳۲) سعی هست؛ بنده سعی خودم را به جا می‌آورم؛ ولی آیا آنچه حوالت آمده با این سعی [تغییر می‌کند؟] آیا بنده ناجی هستم یا نیستم؟ بحث‌های مفصلی در این زمینه شده است.

قسمت حوالت‌م به خرابیات می‌کند

هر چند این چنین شدم و آن چنان شدم

حتماً مرادش گناه و استغفار است.

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن

حالی‌ا دیر مغان است حوالت‌گام

هیچ موجودی جز انسان تاریخ ندارد. تاریخ، تاریخ وقت انسان است که مظهر اسماء است. حیوانات تاریخ و ادوار تاریخی و حوالت به این معنی ندارند. حوالت یا نیست‌انگارانه است یا توحیدی. توحیدی یعنی حوالتی که رجوعش به الله است. ممکن است حوالت الهی بگوییم. الهی اعم از الله و اله است. [آیا] ما می‌توانیم بگوییم حوالت تاریخی کانت الهی بود؟ جهان‌بینی کانت الهی بود؟ حوالت تاریخی هگل، اسپینوزا و دکارت الهی بود؟ اما این حوالت تاریخی آنها اگر رجوعش به اسم طاغوت مضاعف باشد، آن وقت چه؟ وقت که عرض می‌کنم [فعلاً] وقت شیطانی است که امروز هم در پایان آن هستیم؛ در آخر زمان، همین وقتی [است] که در بحران است. عرض کردم بحران؛ در بحران، انسان تب می‌کند. اگر عرق کرد خوب می‌شود و اگر عرق نکرد تشریفش را به آن دنیا می‌برد. گاهی هم وسایلی فراهم می‌کنند به نام آنتی بیوتیک که [تب را] ببرند. مثل اینکه وقت بنده دارد تمام می‌شود. نمی‌خواهم عرض کنم بحرانی که بشر در آن هست با عرق کردن برطرف خواهد شد! انشاءالله امیدوارم که زودتر بشر از این غرب‌زدگی

نجات پیدا کند و از این حیات نکبت‌بار پر از ظلم و جور، نجات و رستگاری پیدا کند و مهدی موعود(عج) همه جهان ظهور کند. هر چه در این زمینه که از اساس مطالبیم در حکمت و فلسفه تاریخ و علم‌الاسماء است توضیح دهم، کم خواهد بود. شما را به انتظار آماده‌گر و تفکر آماده‌گر ظهور مهدی موعود(عج) و آن هم قرین با جهاد اصغر و اکبر می‌سپارم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.